

بازیابی خاطره زنان ضد هیتلر در آلمان

ترجمه الهام مقدس

پس از گذشت هفتاد سال
نام سه زن مبارز دوران سلطه
هیتلر هنوز برای جهانیان
ناآشناست و این تاریخ نگار آلمانی
بار دیگر به سراغ زنان مبارز آلمان
هیتلری رفته است

زنان مبارز آلمانی در زمان جنگ
جهانی دوم با پنهان کردن مبارزان،
یافتن امکان برای مهاجرت، حمل و نقل
و توزیع کالاهای سهمیه با کالسکه بچه
و... درگیر مبارزه بودند

مارتا شاد تاریخ نگار، در کتاب جدید خود «زنان ضد هیتلر» از مقاومت، اعتراض و نقش زنان در جنبش ضدفاشیستی آلمان در رایش سوم نوشته است.

از جمله زنان معترض و مبارز در رایش سوم می توان از سوفی شول، خواهر و همراه هانس شول در پایه گذاری قیام مشهور «رز سفید» و یا ماریون گرفین دون هوف که در آن زمان در گروه مقاومت ۲۰ جولای فعال بود و اکنون ناشر Zeit است نام برد. اما با این همه حضور این دو نیز در حافظه تاریخی این مجموعه کم رنگ است.

تنها شمار اندکی را می توان یافت که از ماجرای قیام زنان در سال ۱۹۴۳ در خیابان رز در شهر برلین چیزی بدانند. (ناتان اختولتس فوس مورخ آمریکایی کتابی را به نام «مقاومت قلبها» به این ماجرا اختصاص داده است.)

در آن زمان صدها زن علیه اخراج خویشاوندان یهودیشان به اعتراض پرداختند. هنوز هم پس از گذشت هفتاد سال، نام کنستانس هال گارتن، دروتی تامپسون و بلا فروم، سه زنی که مدت ها قبل از به قدرت رسیدن هیتلر به خطر حضور وی در عرصه سیاست پی برده بودند و با او مخالفت می کردند، برای عموم ناآشناست.

مارتا شاد مورخ ۶۱ ساله در کتاب خود - زنان ضد هیتلر - به زندگی این سه زن و زنانی دیگر پرداخته که در جایگاه های کاملاً متفاوت اجتماعی قرار داشتند؛ تحصیل کرده و خانه دار، دانشجو و کارگر.

نشریه بریگیته با نویسنده کتاب گفت و گویی داشته که می خوانید؛

در هنگام تحقیقات و جست و جوی خود به چه نکاتی پی بردید؟ آیا شاهدانی که در آن زمان این

وقایع را به چشم خود دیده بودند و شما با آنها گفت و گو می کردید از موضوع کتاب شما متعجب نمی شدند؟

من به هنگام تحقیق برای کتابم غافلگیر شدم. چون اهمیت به یاد آوردن زنانی را به من تذکر می داد که در محدوده امکانات خود به اشکال مختلف علیه استبداد رژیم هیتلر به مبارزه پرداختند. آمادگی این شاهدان و خانواده آنها نقش مهمی در کمک به تحقیقات من داشت. اما در عین حال با افرادی نیز برخورد کردم که حتی امروز هم معتقدند که برخی از این زنان در سرنوشتی که برایشان به وجود آمد (زندانی - اردوگاه های کار اجباری - اعدام) خود مقصر بودند. آنها فقط می بایست دهانشان را می بستند. من با این گونه تلقی نیز بسیار مواجه شدم.

به چه دلیل شما به جای ارائه تصویری منسجم از تاریخ، بر روی این موضوع به شکل زندگینامه کار کردید؟

چون درباره مبارزه با ناسیونال سوسیالیسم در قالب تصویر منسجم تاریخی همواره کتاب هایی در بازار وجود داشته است. من معتقدم که این شجاعت بیان عقاید و اعتقادات، توفیق و یا رنج و عذاب چنین زنان جسوری را می توان در قالب بیوگرافی بسیار واضح تر و قابل تأمل تر توصیف کرد.

نقش زنان در به قدرت رسیدن هیتلر مهم بوده؟ هیچ کس منکر آن نیست که در آلمان زنانی نیز بوده اند که از هیتلر حمایت کرده اند با این وجود تا ۱۹۳۰ زنانی که تازه در سال ۱۹۱۹ حق رای به دست آورده بودند بارها حزب محافظه کار مسیحی ملی را برگزیدند. حرفی در آن نیست که بسیاری از زنان رأی دهنده هیتلر را برگزیدند، اما در ۱۹۳۳ تنها ۶ درصد از اعضای NSDAP زن بودند و این یعنی کمتر از یک درصد کل

جمعیت زنان.

هیتلر گفته بود: «زنانی که در سیاست مداخله بی جا می کنند مرا می ترسانند» کتاب شما ثابت می کند زنانی بوده اند که در سیاست دخالت داشته اند. به نظر شما چه تعدادی از این زنان مبارز می توانستند میزان مخاطرات ناشی از فعالیت هایشان را حدس بزنند؟

این زنان به خوبی می دانستند که خود را دچار چه مخاطراتی می کنند. شجاعت ابراز عقیده آنها تا به امروز هم قابل ستایش است.

در بین ۱۲۰۰۰ نفر اعدامی زمان نازی ها ۱۱۰۰ زن وجود داشته است. زنان چه سهمی در مبارزه علیه هیتلر داشته اند؟

پاسخ دادن به این پرسش دشوار است زیرا مبارزات زنان را نمی توان به شمار درآورد. پیش از همه، زنانی جزء مبارزان ملی محسوب شدند که در اتفاقات سیاسی دخالت داشته اند که من در کتابم به بهترین صورت آن را در قالب مقاومت زنان در خیابان رز برلین نشان داده ام. زنانی که علیه اخراج همسران شان و اعزام آنها به اردوگاه های مرگ به اعتراض پرداختند و با همبستگی خود یکی از یهودستیزترین یاران هیتلر یوزف گوبلز را وادار به خاتمه عملیات پاکسازی برلین از یهودیان و اطلاع کتبی آن به هیتلر کردند. زنان در مبارزات دیگری نیز شرکت داشتند. در همان حال که خود تحت تعقیب بودند به پنهان کردن دیگران، تهیه کارت جیره بندی مواد غذایی، یافتن امکاناتی برای مهاجرت، جعل بلیت هواپیما، حمل و نقل و توزیع کالاهای ممنوعه با کالسکه بچه ها، جاسوسی، تمارض برای حضور نیافتن در سرکار، گوش کردن به اخبار رادیوهای خارجی و ترجمه و تکثیر و توزیع این اخبار، می پرداختند. شهادت آنها قابل ستایش است. ◇

بارت می‌گوید: کتاب نگاهی به زمان حال دارد و سایمون ویلیامز Saimon William Behler شخصیت ملاحظه‌شده ساحل شرقی آمریکا در دهه‌های میانی قرن بیستم است که به‌عنوان روزنامه‌نگاری تازه‌کار معرفی می‌شود. نگاه دیگر رمان به گذشته و زمان آن متعلق به قرون اولیه اسلام است. بنابراین دوگونه داستان بیکر در رمان را می‌سازند. رمان به‌شکل کتاب‌های شهزاده قسه‌گو و مستبدان بحری به نگارش یافته و پلر شخصیت رمان به هر دو صورت حقیقی و مجازی در شش سفر دریایی سندباد همراه می‌شود و این دوگونه داستان در خلال شش سفر دریایی به‌طور متناوب با یکدیگر ارتباط یافته و داستان واحدی را می‌سازند.

ساختار داستان را بارت با مثالی از ضیافت هنری فیلدینگ Henry Fielding تشریح می‌کند. او می‌گوید: فیلدینگ حرکتی خلاف جریان داستان طی می‌کند و من او را رسماً یک خیال‌پرداز می‌دانم. در رمان من نیز تعداد میان پرده‌ها با تعداد سفرهای دریایی شخصیت داستانم از تباہی بازگشته دارد و در نهایت همگی به هم می‌رسند و در واقع تنها چارچوب منظم داستان همین امر است. البته آن‌چه می‌گویم به این معنا نیست که رمان من داستانی پیچیده است که طرح داستان در فواصل پارکی نمایان گردد. اگرچه شهرت من به خاطر توانایی‌ام در پیچیده‌سازی موضوعات نسبتاً ساده است، اما به هر حال نمی‌توانم از این رفتار خودداری کنم که نوشته‌های خود را پیش‌روی دارید.

بارت اضافه می‌کند: داستان ما از وسط شروع می‌شود؛ این سرگرمی جالبی است، با این حال گمان می‌کنم داستان بسیار ساده و قابل فهمی باشد. ضمن این که این شگرد در بسیاری از داستان‌ها دیده می‌شود؛ و این که چگونه می‌توان به مکان اولیه رسید؟ خوب شما ناگزیرید به عقب برگردید و در موضوع غرق شوید. همان‌گونه که با پلر سر می‌زند.

سفرهای شخص ملاحظه، عنوانی است که بارت برای کتاب خود برگزیده. این عنوان نشان‌دهنده سرنقار و پایان داستان و بزواک‌کننده این مفهوم است که این سفرها ساده‌ای از تولد، بلوغ، ازدواج، دوران پختن، طلاق و سفر دریایی هستند که کمابیش مستلزم گذر از ناپایداری می‌کنند. سفر دریایی بعد، آخرین سفر دریایی پلر و سندباد است.

رمان بارت در نخستین روزهای جنگ خلیج فارس انتشار یافته. بارت اگرچه در آغاز رمان قصد خیال کردن مسائل روز را نداشته، اما معتقد است که ماجراهای رمان‌اش به‌طور اتفاقی با مسائل روز عجین می‌گردد. او می‌گوید: این روزها نام شهرهایی از جمله بغداد و بصره و خبر انجام عملیاتی را در خلیج فارس می‌شنویم. البته رمان من در زمانی طرح‌ریزی و نگاشته شد که صدام حسین متحد آمریکا و دشمن ایران بود. در رمان‌ام از بغداد به‌عنوان شهر صلح و از خلیج فارس به عنوان گذرگاه امن نام برده‌ام و حالا با چاه‌جایی مفاهیم که صدام در دشمن ما و خلیج فارس را به‌گذرگاهی مهیب تبدیل کرده، دیگر سفر شخص ملاحظه از خلیج فارس میسر نیست. مگر با گذر از اقیانوسی مملو از چابوران مهیب، ازترها و جزایری با صخره‌های شگرف‌المرتضی در این صورت باید رمان را داستانی کتاب‌آمیز تلقی کرد.

با انتشار این رمان، تام ویلف نویسنده و منتقد ادبی، با حمله شدید به ادبیات پست‌مدرنیستی، مقالات هارپر Harper و نیز رمان بارت را به باد انتقاد می‌گیرد. او سبک کار بارت را بسیار شخصی قلمداد می‌کند.

جان بارت در جایی دیگر از این مصاحبه می‌گوید: این حقیقت دارد که هرچه دهه‌ها بر یک نویسنده می‌گذرد، خوانندگان اولیه‌اش را از دست می‌دهد. اکنون که به شصت‌سالگی رسیده‌ام قهرمانان داستان‌هایم جوان‌تر نشده‌اند، آن‌ها هم‌پای من پیر شده‌اند، اما خوانندگان سابق‌ام اندکی از من عقب مانده‌اند و شاید آن‌ها دیگر علاقه‌ی به داستان‌های من نداشته باشند.

دونالد بارتلمی که در سال ۱۹۸۸ درگذشت، به هنگام حیات از دوستان صمیمی بارت بود. بارت درباره بارتلمی می‌گوید: ما دو همکار صمیمی بودیم که بیشتر

جان بارت؛ دل‌م‌می‌خواهد مرگ

مرا بین موضوع و فعل

و فعل و هدف گیر بیندازد

ترجمه هانیه ناجی

جان بارت John Barth را در دهه نود به‌رغم گذر از شصت‌سالگی‌اش، همچنان در رصه متعددترین نویسندگان آمریکایی به‌شمار می‌آورند. او روزگاری داستان‌های اسطوره‌یی می‌نوشت و سبک هم‌طراز داستان سربازان کهن بود، اما به‌هنگامی که دانشجویان در کلاس‌های درس ادبیات داستان‌هایی از گذشته در تفریحگاه را می‌خوانند، دیگر به‌مقتضای زمان می‌رسد که نوشته‌های او چنین همان فرهنگ پربنه و اسطوره‌یی را داشته باشد. سفر دریایی ملاحظه که در سال ۱۹۹۱ منتشر شد، لقب تسخیرگر منحصر به فرد در عرصه ادبیات آمریکا را به جان بارت بخشید. دیو ادلمن Dave Edelman به‌مهانه انتشار کتاب سفر دریایی ملاحظه گفت‌وگویی با جان بارت انجام داده که گزارشی را از آن می‌خوانید:



ژورنال
پرتال
شکوه علم روز

منتقدان ادبیات داستانی، غالب داستان‌های ما را در یک گروه جای می‌دادند. مرگ او به دلایل گوناگون بر من تأثیرات بسیار تلخی به‌جا گذاشت. «گناه بازماندگان» حکایت من از باری بود که از این تلخکامی بر دوش‌ام احساس می‌کردم. حال دو سال از مرگ او می‌گذرد (زمان انجام مصاحبه) من هنوز سالم و سرپا هستم و سرگرم نگارش رمانی جدید هستم، به نوشیدن، میوه خوردن، ارضای لذت نویسنده چیره‌دست بودن و لذت بردن از بودن در میان دوستانم مشغولم. او مرده، اما به عقیده خیلی‌ها، او از من بهتر بود.

در برابر موج انتقادات، بارث عقیده‌ی بدیع دارد. او می‌گوید: هنگامی که منتقدان رگیار انتقاد را بر آخرین کتاب من می‌بارند، منتقدان جایگاه قبلی مرا ویران می‌سازند، نه جایگاه فعلی‌ام را. جایگاه فعلی من با دل مشغولی‌ام برای برنامه‌های آتی‌ام ارتباط دارد. و اکثر انتقادات نیز ارتباط کمی با مبانی ادبی و داستانی من دارد. من به هر دو گونه نقد عادت دارم، به هر حال انتقاد باعث پیشرفت کار است. رگیار انتقاد درست مانند حملات هوایی است. شما شاهد انفجار گلوله‌های انتقاد در اطراف خود هستید و می‌بینید که این انفجارها تا چه حد از اعتبار و شهرت شما می‌کاهد. البته من همیشه توپخانه‌ام را مجهز نگه می‌دارم. من سالم و مطمئن به خانه می‌روم تا داستان بعدی‌ام را به پرواز درآوردم.

ادلمن می‌گوید: من موظفم به اطلاع شما برسانم که قصد دارم نقدی بر رمان شما در نیوز لتر News Letter به چاپ برسانم.

بارث: پس اجازه دهید اعلان جنگ کنیم!

بارث اضافه می‌کند: برای ادامه کارم به لطف الله، ژنوس و دیگران دل بسته‌ام، امیدوارم تا جان در بدن دارم احساس نکنم که به آخر خط رسیده‌ام، به نظرم هنوز هم ترکیب‌های تازه‌ی وجود دارد که مورد استفاده قرارشان بدهم، از داستان سرایی دست نمی‌کشم.

ادلمن از بارث درباره شگرد داستان‌نویسی‌اش می‌پرسد؛ بارث می‌گوید: بیشتر داستان‌سرایان یک دست ورق دارند. تعداد ورق‌ها نامحدود نیست. وقتی که به آثار یک نویسنده نگاه می‌کنید گمان تان این است که هر بار ترکیب جدیدی از این ورق‌ها را رو می‌کند، ولی در دست‌آخر متوجه می‌شوید که این تک‌گشیز است که در برابر بی‌بی‌دل بر زمین نقش بسته. اگرچه تعداد ترکیب‌ها نامحدود نیست. ولی به‌جرات می‌توان گفت که بسیار زیاد است و هر بار ترکیبی تازه رو می‌شود. ببینید، از موارد ناکامی‌های شخص و یا از کارافتادگی مغز که بگذریم، به نظر من پس از اتمام نگارش یک داستان، باید داستان بعدی نگاشته شود، سپس یکی دیگر و باز هم یکی دیگر، تا این که ویرانگر شادمانی‌ها و تجزیه‌کننده جوامع از راه برسند. آن‌چه داستان‌های شهرزاد قصه‌گو را برای من جذاب نموده، نیمه تمام رها شدن آن‌ها با اولین طلیعه صبحگاهی است. امیدوارم اجل هم به همین روش به سراغ من بیاید. یعنی مرگ من هنگامی فرابرسد و مؤذن زمانی بانگ برآورد که مرا دقیقاً در میان موضوع و فعل، و فعل و هدف گیر بیاندازد. البته امیدوارم آن‌قدر فرصت داشته باشم که کار نگارش داستان فعلی‌ام را به پایان برسانم.

از رمان بعدی تان بگویید.

بارث: در طول سال‌های نویسنده‌ی آموخته‌ام که داستان همان‌طور که پیش می‌رود، خود را توصیف می‌کند. یکی از بی‌نظیرترین اشعاری که تاکنون خوانده‌ام «زمان بیداری» سروده تئودور روتکه Theodore Roethke است. او در مصراعی می‌گوید: «پیش رفتن به من می‌آموزد که کجا باید بروم.» این یکی از آن مواردی است که مرا از گفتن درباره کتاب آتی‌ام ناتوان می‌سازد. چون واقعاً نمی‌دانم که سرانجام داستان‌ام به کجا ختم خواهد شد. این دقیقاً مثل آن است که شما ورق‌هایتان را بازی کنید، یکی پس از دیگری و هر ورق را با نگاه کردن به ورق‌های بازی شده بیاندازید، در آخر اصلاحات بینابینی انجام دهید و سرانجام ورقی را می‌اندازید که تغییری کلی در اصل بازی ایجاد می‌کند. منتها یک نکته را همیشه در نظر داشته باشید؛ نویسنده نباید در دهه‌های سوم یا چهارم زندگی‌اش از پا درآید.

هر چه دهه‌ها بر یک نویسنده می‌گذرد خوانندگان اولیه‌اش را از دست می‌دهد، قهرمانان داستان‌ها هم‌پای نویسنده پیر می‌شوند

هنگامی که منتقدان رگیار انتقاد را بر من می‌بارند، در واقع جایگاه قبلی مرا ویران می‌کنند نه جایگاه فعلی‌ام را

برای ادامه کارم به لطف الله ژنوس و دیگران دل بسته‌ام به نظرم هنوز ترکیب‌های تازه‌ی وجود دارم که مورد استفاده قرار بدهم

آن‌چه داستان‌های شهرزاد قصه‌گو را جذاب نموده، نیمه‌تمام رها شدن آن‌ها با اولین طلیعه صبحگاهی است امیدوارم اجل هم به همین روش به سراغ من بیاید، یعنی مرگ من هنگامی فرابرسد که میان موضوع و فعل و فعل و هدف گیر بیافتم